

### متن پرسش

با سلام . مدتی است نوعی نگاه بسیار سرد یاس آلود بر من حاکم شده که گرمای همه چیزهای خوب و بد زندگی را از من گرفته . همه امور عالم در نزد من مسخره جلوه میکند و این دیدگاه تلخ-مضحک خصوصا نشت کرده به خدا. مثلا در عبادت به خودم می گویم مسخره است که خدا که می تواند اشراق کند نمی کند و من ایستاده ام و کلماتی را تکرار می کنم که حقیقتش را نمی دانم ! اگر هم اشراق نیازمند اسباب و شرایط است ، مسخره است که او به سادگی می تواند اسبابش را فراهم کند اما نمیکند.به آدمها نگاه می کنم برایم مسخره است که نمی دانند اما حرف می زنندو مسخره است که در چنبره مقام بالاترند و آن مقام به آنها محیط است و با این حال می خواهند حرف بزنند.نوعی تلخی بر جانم نشسته که در آن هیچ کاری نه مهم است نه ارزشمند.نه واقعی است نه معتبر. همه کارها و آثار از فیلتر ذهن متوهم آدمها عبور کرده پس بی اعتبار و مسخره است.گنده دماغ شده ام . عشق انسانی را بیولوژیک می بینیم.عشق آسمانی را مرتبه ای از توهم.یعنی چون مقام بالاتر آن عقلا هست ، عشق و یقین و معرفت و علم یک مرتبه را در قیاس با مرتبه بالاتر مسخره و تاریک و غیریقینی می بینم و ناامید می شوم.این نگاه جانبی که عقول بالاتر در حال پوزخندزدن به تقلای وهمی و حتی عقلی ما هستند، مرا از زندگی انداخته.احساس می کنم مورد تمسخر الهی هستم که الله یستهزیء بهم؛حالم مثبت هم نیست چون تبرک و تیمنی دراین حالت نمی بینم بلکه تیرگی و قساوت و پوچی و بدخلقی و انزوا و بی اعتمادی و بی عاطفگی گریبانم را گرفته.چه کار کنم؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: اگر انسان سعی نکند جان خود را با حقایق آشنا کند و با نور حضرت حق مأنوس نشود این حالت پیش می آید، سعی کنید با مباحث معرفت نفس زمینهی اُنس با حضرت حق را از طریق حضوری در خود فراهم کنید. موفق باشید